

آدام اولتاریوس، پیشتاز سفرنامه نویسان آلمانی درباره ایران

عبادا... حیدری

دانشجوی دکتری زبان آلمانی

چکیده

آدام اولتاریوس¹ یکی از سفرنامه نویسان مشهور آلمانی است که علی رغم گذشت نزدیک به چهارصد سال از انتشار سفرنامه او در مورد ایران و روسیه، هنوز نیز اثر وی در محافل ادبی آلمان مورد توجه است و به عنوان موضوع تحقیق در دانشگاه های آلمان برگزیده می شود. وی اولین سفرنامه نویس آلمانی است که گزارش مشروح و دقیقی از وضعیت اجتماعی- سیاسی عصر شاه صفی را در آلمان منتشر کرد. در این مقاله، ضمن اشاره به سفر هیأت اعزامی آلمان به دربار شاه صفی در سال ۱۶۳۷، به نقش آدام اولتاریوس به عنوان منشی و مشاور سفرا و نویسنده سفرنامه ایران و مسکو پرداخته می شود. تأثیرات فرهنگ ایرانی و اسلامی بر اولتاریوس، بدرفتارهای سفیر اول آلمان با همراهان خود و ایرانیان، و نظر آلمانیها در مورد سفرنامه اولتاریوس بخشهای دیگر این مقاله را تشکیل می دهند.

کلیدواژه‌ها: سفیر، سیاح، شرق، سفرنامه نویسی، گونه ادبی، آداب و رسوم، روابط تجاری و سیاسی.

1- Adam Olearius

مقدمه

گرچه سفرنامه نویسی در حال حاضر به یک گونه ادبی تبدیل شده و در دانشکده‌های ادبیات اروپا تدریس می‌شود، ولی اثر و اهمیت آن در گذشته دوچندان بود. امروزه با اختراع وسایل ارتباط جمعی، بویژه اینترنت، مشکل دوری ملتها از همدیگر از نظر علمی و فرهنگی تا حدودی حل شده است و هرکس می‌تواند با چند ساعت جستجو در اینترنت در مورد هر موضوعی که می‌خواهد به انبوهی از مقالات و کتابها و حتی به محتویات آنها دسترسی پیدا کند. در قرن هفدهم و هیجدهم، پادشاهان کشورهای اروپایی افرادی را برای کسب آگاهی در مورد ملتهای بیگانه به آن کشورها می‌فرستادند. آنها نیز با تحمل مشقتها فراوان به کشور هدف می‌رسیدند و معلوم نبود که آیا دوباره سالم به کشور خود برخواهند گشت یا نه. در گذشته عدم ارتباطات باعث ناآگاهی ملتها از آداب و رسوم همدیگر و پیشرفتهای آنها می‌شد. البته ناگفته نماند اطلاعاتی که این افراد و یا سایر سیاحان از کشورهای شرق به موطن خود می‌بردند، در درجه اول برای پیشبرد مطامع خود آنها بوده؛ ولی برای کشورهای شرقی نیز خالی از لطف نبوده است. یوهان ولفگانگ گوته^۱، شاعر نامدار آلمانی، تا زمانی که سفرنامه اولتاریوس و ترجمه گلستان سعدی از او را نخوانده بود، هنوز با فرهنگ ایران و شاعر پرآوازه آن، یعنی حافظ آشنا نبود تا خود را خاک زیرپای حافظ قلمداد کند. سفراولتاریوس به ایران و به دنبال آن نوشتن سفرنامه و ترجمه گلستان سعدی باعث شد تا گوته با شاعران ایرانی آشنا شود، دیوان غربی و شرقی را خلق و آن را به حافظ تقدیم کند.

گفته ضمن تمجید از اولتاریوس، سفرنامه او را اثری پر بار می‌داند که برای اولین بار، توصیفات جامعی از کشور ایران را برای مردم آلمان به ارمغان برد.

اولتاریوس به عنوان دبیر و مشاور سفرای اعزامی آلمان

آدام اولتاریوس در سال ۱۶۰۳ در آشرزلبن^۱ در ایالت شلزویگ^۲ آلمان، در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. وی پس از گذراندن دوره دبیرستان، در رشته الهیات دانشگاه لایپتسیک^۳ ثبت نام کرد و پس از اتمام تحصیل در سال ۱۶۳۲ به عنوان همکار علمی در دانشکده فلسفه همان دانشگاه مشغول خدمت شد. از آنجا که وی شغل ثابتی نداشت، با حمایت فیلیپ کروزیوس^۴ حقوقدان شاغل در دربار فریدریش سوم و سفیر دوم اعزامی به ایران، در دستگاه دولتی هلشتاین^۵ مشغول به کار شد. (اولتاریوس، ۱۹۸۶: ۱۸)

فریدریش سوم^۶ (۱۵۹۶-۱۶۵۹)، فرمانروای ایالت هلشتاین آلمان، برای رهایی از بدهیهای دربار و گسترش تجارت با روسیه و ایران، با حمایت و همکاری اتوبروگه‌مان^۷، تاجر هامبورگی، درصدد برآمد تا هیأتی را به این کشورها بفرستد.

1-Aschersleben
3-Leipzig
5-Holestein
7-Otto Brugeman

2-Schleswig
4-Phipp Crusius.
6-Friedrich der III.

او امیدوار بود با برقراری روابط تجاری، مخصوصاً تجارت ابریشم از راه دریای خزر، رودخانه ولگا و دریای شمال، به بهبود تجارت کشور خود کمک کند. این هیأت که سرپرستی آن را اتوبروگه مان و فیلیپ کروزیوس به عهده داشتند، در نوزدهم آگوست ۱۶۳۴ به مسکو رسید. اولتاریوس به عنوان منشی و مشاور سفرا در این هیأت حضور داشت.

بروگه مان، سفیر اول اعزامی، در این سفر توافقاتی در زمینه تجارت و روابط دوجانبه با دولت روسیه انجام داد و نظر روسها را برای برقراری رابطه تجاری با ایران جلب کرد. وی با سوئدیها که با ایران تجارت داشتند، توافق کرد تا با آلمانیها همکاری کنند. تزار روس اجازه عبور آنها از خاک روسیه به ایران را نداد و ادامه سفر به ایران را به تأیید قراردادهای بسته شده توسط فریدریش سوم، فرمانروای ایالت هلشتاین منوط کرد. سفیر هلشتاین پس از یک سال و اندی اقامت در روسیه، ششم آوریل ۱۶۳۵ به هلشتاین بازگشت و گزارش سفر مسکو و اعلان موافقت تزار روس برای عبور از روسیه به سوی ایران را تقدیم فریدریش سوم کرد. فریدریش سوم دستور داد تا هیأتی با شکوه، با هدایایی نفیس آماده حرکت به سوی ایران شود. اولتاریوس دوباره در این هیأت به عنوان منشی سفرا شرکت کرد. او تعداد شرکت کنندگان در هیأت اعزامی به ایران را در آغاز حرکت ۱۲۹ نفر اعلام می کند. غیر از سفرا و بلندپایگان هیأت، افراد زیادی از صاحبان حرفه های مختلف در خدمت هیأت اعزامی بودند؛ موسیقیدان، خواننده، ساعت ساز، نانوا، کفاش، نجار، قصاب، خیاط، آشپز، درشکه چی، ملوان، بادباندار، قایقران، دو مترجم زبان فارسی، یک مترجم روسی و یک مترجم ترکی، هیأت سیاسی اعزامی از هلشتاین را همراهی می کردند.

سفرای اعزامی به ایران، در بیست و دوم اکتبر ۱۶۳۵ از هامبورگ حرکت کردند و در بیست و نهم مارس به مسکو رسیدند. هنگام حرکت از مسکو، به علت خطرهای مسیر رودخانه ولگا و حضور دزدان و قزاقها در این مسیر، با تقاضای سفرا و موافقت دولت روسیه، سی افسر و سرباز روسی برای تأمین امنیت هیأت، آن را همراهی کردند. هیأت از راه مسکو و قفقاز عازم ایران شد. مسافران در پانزدهم سپتامبر سال ۱۶۳۶ با کشتی به آستاراخان رسیدند؛ شهری که اولتاریوس مرز بین اروپا و آسیا می نامد. اعضای هیأت در آن شهر با تاجران ایرانی ملاقات کردند و با میوه های گوناگون پذیرایی شدند.

در ادامه مسافرت، در سی ام ژوئیه همان سال، کشتی مسافران در نزدیکی دربند غرق شد و آنها مجبور شدند وارد خشکی شوند و از مسیر نیشان آباد، شاماخی، اردبیل و زنجان به اصفهان مسافرت کنند. اعضای هیأت اعزامی به ایران در سی ام دسامبر به شاماخی، مرکز استان شیروان رسیدند و تا بیست و هفتم مارس سال ۱۶۳۷ در آنجا اقامت کردند. در این مدت، اولتاریوس در کنار اندازه گیریهای جغرافیایی از دریای خزر، به تکمیل یادگیری زبان فارسی پرداخت.

فرستادگان فرمانروای هلشتاین در دهم آوریل ۱۶۳۷ وارد اردبیل شدند و پس از دو ماه اقامت در اردبیل، مجوز حرکت آنها به سوی اصفهان داده شد و آنها در سوم اگوست ۱۶۳۷ از طریق زنجان وارد اصفهان، پایتخت ایران شدند. آنها پس از چهارماه اقامت در اصفهان، در بیست و یکم دسامبر ۱۶۳۷ به کشور خود بازگشتند. در این چهار ماه، سفرای فرمانروای هلشتاین چندین بار با شاه صفی و صدراعظم او دیدار و گفتگو کردند. اولتاریوس علاوه بر توصیف این ملاقاتها، در مورد شاه و اطرافیان او و محل ملاقاتها نیز اظهار نظر می کند.

اولناریوس پس از برگشت از ایران، تقاضای تزار روس برای ماندن در دربار او را رد کرد و به عنوان ریاضیدان در دربار هلشتاین به خدمت ادامه داد. او با فرصتی که به دست آورد، یادداشتهای سفر خود را آماده و سرانجام در سال ۱۶۴۷ منتشر کرد. با استقبالی که از چاپ اول سفرنامه او شد و سودی که به دست آورد، در سال ۱۶۵۶ چاپ دوم آن را منتشر کرد. با توجه به مطالب متنوع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سفرنامه اولناریوس که برای مردم آلمان جدید و جالب بود و استقبالی که از آن شد، چاپهای بعدی آن در زمان حیات او و در سالهای ۱۶۶۱، ۱۶۶۳، ۱۶۷۱ منتشر شد. نخستین بار هرمان فن اشتادن در سال ۱۹۲۵ قسمتهایی از سفرنامه اولناریوس را به زبان آلمانی معیار چاپ کرد. (اولناریوس ۱۹۲۷). چاپ بعدی سفرنامه اولناریوس، به استثنای فصلهای سوم و پنجم، توسط دتلوها برلند با پنجاه تصویر و شش نقشه در سال ۱۹۸۶ منتشر شد. (اولناریوس، ۱۹۸۶).

آدام اولناریوس را می توان بحق پیشتاز سفرنامه نویسان آلمانی دانست که درباره ایران سفرنامه نوشته اند. سفرنامه وی اولین سفرنامه درباره ایران است که به طور دقیق مسایل ایران را مورد بررسی و کنکاش قرار داده است. با توجه به اینکه اولناریوس علاوه بر نوشتن سفرنامه، گلستان سعدی را نیز به آلمانی ترجمه کرده بود، سفرنامه وی در محافل ادبی آلمان مورد استقبال قرار گرفت. او علاوه بر نحوه مسافرت و رویارویی با بومیها - که گاهی دوستانه و گاهی توأم با سوء ظن بود- استقبال در شهرها و آداب و رسوم حاکم بر آنها و هدایای داده و دریافت شده و رابطه حاکمان استانها با شاه را نیز به تفصیل بیان داشته است. مسافرت و اقامت اولناریوس در ایران حدود یک سال طول کشید.

تأثیر فرهنگ ایرانی بر اولتاریوس

اولتاریوس در سفرنامه خود مقدمه‌ای در مورد لزوم سیر و سیاحت نوشته که نشأت گرفته از فرهنگ ایرانی و اسلامی است. وی در این مقدمه یادآوری می‌کند که سعی کرده است تا واقعیات را بنویسد و همواره آن را با مطالبی که در مورد ایران نوشته اند، مقایسه کند و هیچ‌گونه هدفی غیر از نوشتن حقیقت نداشته باشد. او همچنین اندازه‌گیریهای خود از دریای خزر را دقیقتر از نقشه‌های نویسندگان قدیم، از جمله اشتراپو می‌داند. وی در جواب بعضی از منتقدین که پرسیده بودند، اولتاریوس این همه اطلاعات را در مورد ایران از کجا جمع‌آوری کرده است، به جمع‌آوری اطلاعات از کشی‌های پرتغالی، ایتالیایی، اوگوستینی و کارملی‌های فرانسوی که خیلی از آنها بیش از بیست و پنج سال در ایران بوده‌اند، اشاره می‌کند و می‌نویسد، «همه آنها هیأت‌نمایندگی هلشتاین را دوستانه پذیرفتند و حمایت کردند.» (اولتاریوس، ۱۹۸۶: ۶۱) وی همچنین به استفاده از اطلاعات و کتابهای ایرانی اشاره می‌کند که قبلاً همراه سفیر ایران به آلمان رفته بودند و از بازگشت به ایران خودداری و در آنجا اقامت کرده و مسیحی شده بودند.

اولتاریوس به خوانندگان سفرنامه خود توصیه می‌کند که ممکن است بعضی از مطالب آن خوشایند آنها نباشد و سخن سعدی در مقدمه گلستان را به آنها گوشزد می‌کند که گفته است: «گلستان را تندتر بخوانید و هر جا که برایتان دلچسب بود آرامتر بخوانید و درنگ کنید.» (اولتاریوس، ۱۹۸۶: ۶۱)

اولتاریوس در مورد مزایای سفر نیز سخن می‌گوید و سعادت‌ی بزرگتر از آن نمی‌داند که انسان به کشورهای دیگر سفر کند و مردمان آن کشورها را ببیند و خصوصیات آنها را مطالعه و بررسی کند. اولتاریوس، همچون حلزون در خانه

نشستن را دور از طبیعت یک روح شجاع می‌داند و انسانهایی را که به سفر نمی‌روند و در خانه می‌مانند و وابسته به وطن خود می‌شوند، افرادی با خلق و خوی ناپسند معرفی می‌کند. وی همچنین به خلقت زمین توسط خداوند اشاره می‌کند که زمین را برای استفاده انسانها خلق کرده است و در مناطق مختلف، باغهای زیادی با میوه‌های گوناگون آفریده تا انسانها از آنها استفاده نمایند و خداوند را حمد و سپاس گویند.

اولتاریوس از مزایای سفر برای مسافر و وطن او نیز سخن می‌گوید و معتقد است که انسان می‌تواند از ملت‌های بیگانه چیزهای زیادی یاد بگیرد. اگر آداب و رسوم آنها با فضیلت و قابل ستایش است، می‌شود از آنها یاد گرفت و به کار برد و اگر فاسد است، از آنها اجتناب کرد و ضد آن را انجام داد و قدر خود و سرزمین خود را دانست. وی در ادامه یادداشتهای خود به سخن لقمان اشاره می‌کند که وقتی از او می‌پرسند که چگونه به حکمت و دانش دست پیدا کرده است، پاسخ می‌دهد از انسانهای احمق و نادان یاد گرفته است و هر آن‌چه را که ناپسند دیده، انجام نداده است. اولتاریوس بالاخره به خوانندگان سفرنامه‌اش توصیه می‌کند از آنجا که برای همه ممکن نیست به سفر بروند و تمام دنیا را ببینند، بهتر است آنهایی که این امکان را به دست می‌آورند، توصیف سفر و نتیجه آن را منتشر کنند تا دیگران نیز بتوانند از آن استفاده کنند.

اولتاریوس سپس به سؤال احتمالی خوانندگان کتابش اشاره می‌کند که ممکن است پرسند: وقتی نویسندگان قدیمی و تاریخ‌نویسان، وضعیت ایران را نوشته‌اند، چه لزومی دارد که دوباره به آن پرداخته شود. همچنین به تغییرات ایران در اثر گذشت زمان اشاره و تحولات ایجاد شده در وضعیت امپراطوری ایران را بیان می‌کند. وی با توجه به مطالبی که در کتابهای تاریخی در مورد ایران نوشته شده

است، وضعیت دوران صفوی را خیلی ضعیف ارزیابی می‌کند و می‌نویسد، اوضاع چنان تغییر کرده است که انسان، ایران را در ایران جستجو می‌کند، ولی چیزی پیدا نمی‌کند:

« در آنجا همه چیز غیر از راه و اطراف آن دستخوش تغییر شده است. ما این واقعیت را در موقعیتهای مختلف به اتفاق سفیران فرمانروای هلشتاین دیده و تجربه کرده‌ایم. بعضی از اعضای هیأت از سفر خود متأسف بودند؛ چرا که ایران را مطابق تصورات خود نیافتند و علاوه بر آن همه نوع مشقت و سختی را پشت سر گذاشتند.» (اولتاریوس، ۱۹۸۶، ۷۱-۷۰)

اولتاریوس با استفاده از مهارتی که در زبان فارسی پیدا کرده بود، گلستان سعدی را نیز به زبان آلمانی ترجمه و منتشر کرد. این اثر بعدها مورد تمجید گوته، شاعر نامدار آلمانی قرار گرفت و مقدمه آشنایی گوته با شاعران ایرانی گردید.

بروگه‌مان، سفیری بد خلق، ماجراجو و سرنوشت شوم او

از نوشته‌های اولتاریوس چنین برمی‌آید که بروگه‌مان در مأموریت خود صداقت کافی نداشت و کارهایی انجام می‌داد که برخلاف مأموریت او و دون شأن یک سفیر بود. وی با انجام کارهای نسنجیده، باعث رنجش خاطر اعضای هیأت و ایرانیان از خود و قتل یک قزلباش در منطقه مغان گردید. در دوازدهم دسامبر ۱۶۳۷ هیأت نمایندگی آلمان در اصفهان جشن خداحافظی برگزار کرد و سفیر روس، سایر اروپاییها و جمعی از ارامنه اصفهان را دعوت نمود. پس از جشن، مسابقه اسب‌سواری برگزار شد و با هر بار برنده شدن یکی از اسب‌سواران، بروگه‌مان

دستور تیراندازی می‌داد. پاتر یوزف،^۱ مترجم شاه صفی نیز که جزء مهمانان سفرا بود، احتمال ناراحتی شاه از این تیراندازیها را گوشزد کرد و گفت دفعه قبل نیز شاه از تیراندازی اعضای سفارت هلشتاین ناراحت شده بود؛ زیرا صدای آن در تمام شهر و کاخ شاه شنیده می‌شد. وی همچنین به خصوصیات دیکتاتور مآبانه شاه صفی اشاره کرده که چگونه دستور کشتن صدراعظم سابق خود را داده است. اولتاریوس می‌نویسد پاتر یوزف بروگه‌مان را به عیسی مسیح قسم داد تا از این کار دست بردارد؛ ولی بروگه‌مان با کله شقی به این نصیحتها گوش نداد و دستور داد مراسم و تیراندازی ادامه یابد. اولتاریوس سپس می‌نویسد: ما بعدها متوجه شدیم که «شاه به خاطر این اتفاق و سایر موارد، بشدت عصبانی شده و گفته بود که اگر این شخص، سفیر فرمانروای هلشتاین - که مردی شریف و عادل می‌باشد- نبود، دستور می‌داد تا سر بروگه‌مان را از تنش جدا کنند». (اولتاریوس، ۱۹۸۶: ۲۷۱).

اولتاریوس در یادداشتهای خود به ماجرای هدیه گرفتن یکی از اعضای هیأت نمایندگی از هلندیها اشاره می‌کند که باعث دستگیری وی به دستور بروگه‌مان و به زنجیر کشیده شدنش و ایجاد تنش در روابط سفیر آلمان با شاه گردید. شخص دستگیر شده، خود را رها کرد و به بستگاه دربار پناهنده شد. بروگه‌مان خواستار استرداد او شد؛ ولی شاه صفی موافقت نکرد و گفت اگر او چیزی دزدیده باشد، آن را پس می‌دهیم؛ ولی خودش را تحویل نمی‌دهیم. بروگه‌مان هنگام شب، بیست نفر از مأموران خود را فرستاد تا به دربار بروند و شخص خاطی را زنده یا مرده از آنجا بیرون بکشند. شاه با سر و صدایی که از درگیری بین مأموران بروگه‌مان و مأموران دربار پیش آمد، از خواب بیدار شد و وقتی دید که سربازان آلمانی می‌خواهند با

اصرار وارد محوطه کاخ شوند، برای اولین بار دستور بستن دروازه کاخ را صادر کرد. روز بعد شاه با مشاوران خود جلسه‌ای تشکیل داد و به آنها گفت: «از دست آلمانیها نمی‌تواند راحت بخوابد. پس یا باید او در شهر بماند یا آنها». (اولتاریوس، ۱۹۸۶: ۲۷۳) اولتاریوس سپس به اقدامات صدراعظم ایران اشاره می‌کند و می‌گوید اگر او بروگه‌مان را از انجام چنین کارهای احمقانه‌ای باز نمی‌داشت، آنها به سلامت از ایران بیرون نمی‌رفتند.

هنگام عزیمت هیأت نمایندگی از اصفهان، تعداد پنج نفر از اعضای هیأت به دربار ایران پناهنده شدند و از بازگشت به آلمان خودداری کردند. اولتاریوس علت پناهنده شدن این افراد را ترس آنها از جان خود در برگشت از منطقه گیلان می‌داند و می‌نویسد: شاه صفی به مهماندار ایرانی که باید هیأت را تا آخرین نقطه مرزی ایران همراهی می‌کرد، دستور داد تا هیأت را از راه گیلان بدرقه کند. اولتاریوس در ادامه می‌نویسد از آنجا که در گیلان قبایلی هستند که راهزنی می‌کنند، در بین اعضای هیأت چنین شایع شد که شاه می‌خواهد همه اعضای هیأت را با توجه به اقدامات بروگه‌مان - که شاه را چندین بار ناراحت کرده بود - به نابودی بکشاند.

اولتاریوس همچنین بی‌احترامی بروگه‌مان به خان و حاکم شاماخی و سایر حاکمان را در طول سفر در ایران یادآوری می‌کند و علت پناهندگی پنج نفر از اعضای هیأت به عالی‌قاپو یا بستگاه را احساس خطر آنها نسبت به جان خود می‌داند. این احساس، در نتیجه بدرفتاریهای بروگه‌مان با ایرانیان به وجود آمد و باعث شد که آنها از بازگشت به وطن خودداری کنند.

از دیگر موارد بدرفتاریهای بروگه‌مان که اولتاریوس نام می‌برد، رفتار ناشایست او با یکی از ریش سفیدان روستای آراسنج از توابع بوئین‌زهرا بود: در نهم ژانویه

۱۶۳۸ هنگام برگشت از ایران اعضای هیأت می‌خواستند در این روستا منزل کنند که با مخالفت روستاییان مواجه شدند. اهالی روستا اجازه اقامت به آنها را در روستا ندادند و علت آن را نیز بی‌احترامی بروگه‌مان به ریش سفید روستا در هنگام مسافرت آنها به اصفهان ذکر کردند. قضیه از این قرار بود که بروگه‌مان از ریش سفید روستا یک کاسه آب خوردن خواست و گویا آب قابل آشامیدن نبود یا به مزاق بروگه‌مان بدمزه بود که او آب را به صورت ریش سفید روستا پاشید. از این رو، اهالی روستا دل‌خوشی از مسافران آلمانی نداشتند و آنها را تهدید کردند که در صورت اقامت در روستا، همه «اهالی را جمع خواهند کرد و سر مهماندار و همه مهمانهای او را خواهند برید». (اولناریوس، ۱۹۸۶: ۲۸۱) اولناریوس همچنین یادآور می‌شود که اهالی دو روستای دیگر نیز به مسافران اجازه اقامت ندادند و آنها مجبور شدند ادامه مسیر دهند و در حالی که توان راه رفتن نداشتند، به روستای کلوسکور رسیدند و در آنجا اتراق کردند.

یکی از بزرگترین جنایاتی که بروگه‌مان در ایران مرتکب شد، کشته شدن یکی از سربازان قزلباش بر اثر کتک‌هایی بود که به دستور او زده شد. اولناریوس در مورد این ماجرا به تفصیل سخن می‌گوید: در یازدهم فوریه ۱۶۳۸ مسافران پس از گذشتن از گیلان، وارد منطقه مغان شدند. او به وجود روستاهای زیادی در آن منطقه اشاره می‌کند که از طرف شاه به سربازان قزلباش واگذار شده بود تا از روستاییان مالیات بگیرند و هم خود به کشاورزی مشغول شوند. طبق توصیفات اولناریوس در یکی از این روستاها که وی نام آن را نمی‌برد، مسافران اتراق می‌کنند. وقتی که یکی از خدمتکاران هیأت می‌خواهد اسب خود را وارد اسطبل‌خانه‌ای کند، صاحب‌خانه که یک قزلباش بود، مانع او شد و با چوبدستی به سر اسب زد. وقتی بروگه‌مان این

جریان را دید، با عجله از اسب پیاده شد و پیش او رفت و سرباز قزلباش نیز ضربه محکمی به بازوی بروگه‌مان زد. به دنبال این جریان، چند نفر از خدمتکاران بروگه‌مان به آن مرد حمله کردند و او را آنقدر زدند که او بی‌رمق به زمین افتاد. بروگه‌مان نزد مهماندار شکایت کرد و او نیز گفت قزلباشها افراد آزادی هستند و من نمی‌توانم کاری بکنم. او خود هر کاری دوست دارد، انجام دهد.

روز بعد بروگه‌مان دستور می‌دهد که همه آماده حرکت شوند و در کنار او بایستند. به مهماندار نیز می‌گوید آن مرد را پیش او بیاورند. مهماندار می‌گوید او مجروح است و نمی‌تواند راه برود. سفیر می‌گوید اگر نمی‌تواند راه برود چند نفر او را بیاورند. دو نفر از اهالی روستا نیز می‌آیند و از سفیر خواهش می‌کنند تا از تقصیر او بگذرد؛ ولی سفیر قبول نمی‌کند و در نتیجه، قزلباش را چهار نفر روی یک لحاف گذاشته، پیش او آوردند.

یکی از مترجمان ترک به دستور بروگه‌مان سرباز قزلباش را بشدت با چوبدستی کتک زد و او بدون حرکت روی زمین ماند. بروگه‌مان رو به مهماندار کرد و گفت: این سزای اعمال اوست و اگر شاه صفی انتقام توهین به او را نگیرد، او با نیروهای بیشتری خواهد آمد و انتقام خود را خواهد گرفت. اولتاریوس می‌نویسد روز بعد خبر رسید که قزلباش در اثر جراحات وارده فوت شده است.

اولتاریوس همچنین به بدرفتاری بروگه‌مان با سالامون،^۱ کشیش هیأت، اشاره نموده و گفته است از شرح این مسأله که تعداد زیادی از اعضای هیأت نیز می‌دانند، نمی‌تواند صرف نظر کند. او علت تنبیه کشیش را مشکوک شدن بروگه‌مان به او می‌داند که احساس کرده بود مخاطب صحبت کشیش از استغفار در یکی از

موعظه‌ها او بوده است. بروگه‌مان او را مجبور به پوشیدن لباس قرمز کرد و دستور داد آن لباس را در تن او پاره کنند. بروگه‌مان همچنین او را مجبور کرد تا موعظه و مراسم شب ربانی روزهای بعد را در لباس خواب برگزار کند.

اولناریوس بدرفتاریهای سفیر آلمان با مهماندار ایرانی، در هنگام بدرقه اعضای هیأت در کاشان را نیز یادآور می‌شود که مهماندار ایرانی در کاشان به علت بدرفتاری بروگه‌مان می‌خواست به اصفهان برگردد؛ ولی با پادرمیانی سفیر دوم آلمان قضیه خاتمه یافت.

اولناریوس در انتهای سفرنامه خود، سرنوشت شوم بروگه‌مان را به تصویر کشیده است. پس از برگشت بروگه‌مان از ایران، فریدریش سوم حساب پولهایی را که بروگه‌مان خرج کرده بود، از او خواست؛ ولی بروگه‌مان با اینکه وقت زیادی هم داشت، نتوانست از عهده امتحان برآید. از طرف دیگر دبیر هیأت به علت ظلمهایی که در طول سفر به او شده بود، از بروگه‌مان شکایت کرد. اولناریوس می‌نویسد چون معلوم شد که بروگه‌مان از دستورهای اعلاحضرت سرپیچی کرده و جنایات قابل مجازاتی را مرتکب شده - که تا به حال از هیچ سفیری سر نزنده است - او را برای محاکمه به دادگاه تحویل دادند. دادگاه نیز او را پس از محاکمه به مرگ محکوم کرد. اولناریوس به تقبیح رفتار بروگه‌مان پرداخته و حکم اعدام او را عادلانه دانسته است؛ چراکه به نظر اولناریوس هیچ مورخی چنین ماجرای را ننوشته است که سفیری در یک ماموریت، جنایات بزرگ و مختلفی را انجام داده باشد. وی در مورد جرمهای دیگر بروگه‌مان چنین گزارش می‌کند:

« بروگه‌مان نه تنها دستور اعلاحضرت را نقض کرد، بلکه پیامهایی را که به شخصیتهای مهم نوشته شده بود، مخدوش نمود و گزارشهای ناصحیحی داد. او

همچنین محتوای نامه‌هایی را که به شاه نوشته شده بود، تغییر و همکاران خود را فریب می‌داد. زنای خفت‌بار، زندگی بی بند و بار و قتل عمد و غیره از دیگر جرمهای او بود. علاوه بر این، او مقدار قابل توجهی از دارایی و پولهای اعلاحضرت را اختلاس و فاکتورهای تقلبی ارایه کرده بود.» (اولتاریوس، ۱۹۸۶: ۳۵۰)

سفرنامه اولتاریوس از دید آلمانیها

هرمان فن اشتادن^۱ که قسمتهایی از سفرنامه اولتاریوس را در سال ۱۹۲۹ بر اساس چاپ اصلی منتشر کرد، علت مقبولیت سفرنامه اولتاریوس در بین تحصیل کردگان آلمانی را حضور شاعر آلمانی، پاول فلمینگ^۲، در هیأت اعزامی به ایران می‌داند. او در هنگام عزیمت به ایران، شعری را تحت عنوان «در همه کارهایم از بزرگترها مشورت می‌خواهم.» (اولتاریوس، ۱۹۸۶: ۶) سرود و مشهور شد. اشتادن می‌گوید: سفرنامه اولتاریوس از جهات مختلف مورد توجه می‌باشد و در یادها زنده مانده است؛ زیرا سفرنامه او نه تنها بر اساس یادداشتهای دقیق خاطرات دوران سفر تدوین شده، بلکه در کنار توصیف موشکافانه اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران، شرح مفصلی نیز از روسیه به دست داده است؛ ضمن اینکه اولین اثر مکتوب از زمان دوران باستان به زبان اروپایی در مورد ایران است که گزارش مشروح و مطمئنی را ارایه می‌کند.

توماس اشتراک^۱ که تحقیقی در مورد سفرنامه سه تن از سیاحان آلمانی به کشورهای خارجی انجام داده، سفرنامه اولناریوس را نیز با دید انتقادی بررسی کرده است. (اشتراک، ۱۹۹۴) او تأثیر تصورات سیاحان از کشور خود در هنگام نوشتن سفرنامه را مورد تحقیق و صداقت آنها را مورد سؤال قرار داده است. اشتراک معتقد است خوانندگان سفرنامه‌ها در آن زمان این امکان را نداشتند که صحت گزارشهای مسافران را ارزیابی کنند. به نظر وی سیاحان در هنگام توصیف فرهنگ خارجی، همواره فرهنگ خود و تجربیات وطن خود را به عنوان فرهنگ معیار مد نظر داشته‌اند. وی در خصوص اولناریوس به جنبه خودبزرگ‌بینی و خودتوصیفی اشاره می‌کند که گاهی در سفرنامه اولناریوس دیده می‌شود؛ به عنوان مثال به دو مورد نقاشی در سفرنامه اولناریوس اشاره می‌کند که در یکی، استقبال از هیأت سیاسی آلمان و در دیگری تنبیه یک مرد ایرانی که سفیر آلمان را زده بود، نمایش داده می‌شود.

البته به نظر می‌رسد که نظریات اشتراک چندان در مورد اولناریوس صدق نمی‌کند؛ چرا که اولناریوس صحنه تنبیه سرباز ایرانی را به تصویر کشیده و آن را بدون غرض ورزی و بی‌طرفانه توصیف کرده و در آخر کتاب نیز رفتارهای خشن و بی‌ملاحظه سفیر اول آلمان را مورد انتقاد قرار داده است و محکومیت او به مرگ را سزای به حق اعمال او می‌داند.

دتلو هابرلند، دیگر ناشر سفرنامه اولنارس، نتایج این سفر طولانی را - بویژه به علت رفتار نابخردانه سفیر اول - خیلی ضعیف ارزیابی می‌کند. او همچنین دیدار سفیر ایران از آلمان را که همزمان با بازگشت هیأت آلمانی انجام شد، موفقیت‌آمیز

نمی‌داند؛ چرا که هیچ‌گونه توافقی حاصل نشد و همه چیز به آینده موکول شد. هابرلند اهمیت گزارشهای اولتاریوس از ایران را برای اروپاییها بیشتر از اهمیت گزارشهای او از مسکو می‌داند؛ زیرا به نظری اطلاعات اروپاییها از ایران در مقایسه با روسیه خیلی کمتر بوده است. یورگن اوستر هامل^۱، دیگر شرق شناس آلمانی، در مقاله‌ای که تحت عنوان مسافرت به مرز دنیای قدیم نوشته است، (اوستر هامل، ۱۹۸۹) سفرنامه اولتاریوس را مهمترین سفرنامه از زمان مارکو پولو^۲ تا هومبولت^(۱) می‌داند. اوستر هامل درونمایه ادبی سفرنامه اولتاریوس را به عنوان شاهکار ادبی دوره باروک^(۲) ارزیابی می‌کند و در مقایسه با اثر کمپفر^(۳) سفرنامه اولتاریوس را با توجه به طول مدت اقامت او در پایتخت ایران - که توانسته نسبت بین حکومت سیاسی و مذهب را واضحتر بیان کند - با اهمیت‌تر می‌داند.

نتیجه‌گیری

اهمیت نوشته‌های اولتاریوس در این است که او به عنوان یک ناظر خارجی در مورد فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی گزارش می‌کند. گرچه او خود یک مسیحی معتقد و مؤمن است، ولی در توصیف ایرانیان مسلمان سعی می‌کند موضع بی‌طرفی خود را حفظ و بدون هرگونه تعصب مذهبی، با نگاهی محترمانه نسبت به توصیف مراسم مذهبی و آداب و رسوم ایرانیان اقدام کند.

اولتاریوس پس از عزیمت به آلمان، گزارش سفر یکساله خود و هیأت اعزامی به ایران را منتشر نمود و آن را به نسل خود و نسلهای بعدی تحویل داد. سفرنامه او

سبعده از گذشت چندین سده، یکی از سفرنامه‌های معروف دوره ادبی باروک آلمان به حساب می‌آید. ما ایرانیها در مقایسه با غربیها چندان علاقه‌ای به نوشتن و یادداشت اتفاقات و حوادث روزمره نداشته و یا آن را کاری بیهوده می‌دانسته‌ایم و یا چه بسا حاکمان این اجازه را به سیاحان ایرانی نمی‌دادند تا دیده‌ها و شنیده‌های خود را همان طور که خود می‌خواهند، به رشته تحریر درآورند. گزارشی را که اولتاریوس از شهرها، قوانین و آداب و رسوم حاکم بر ایران ارایه می‌کند، این امکان را به خواننده امروزی می‌دهد که وضعیت ایران در عصر شاه صفی را از دید یک نویسنده خارجی مورد بررسی قرار دهد. به نظر می‌رسد نگاه دوباره و بی‌طرفانه و مطالعه عمیق سفرنامه‌هایی که غربیها در مورد ما نوشته‌اند، باعث شناخت بیشتر ما از خودمان و طرز تلقی آنها از ما ایرانیان خواهد شد.

یادداشتها

- ۱- الکساندر فن هومبولت (Alexander von Humboldt ۱۷۶۹-۱۸۵۹) دانشمند آلمانی علوم طبیعی که سفرهای تحقیقی زیادی به کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی و آسیای مرکزی انجام داده بود و گزارش سفرهای خود را منتشر نموده است.
- ۲- تاریخ نویسان ادبیات آلمان دوره باروک (Barock) در این کشور را بین سال‌های ۱۶۰۰-۱۷۲۰ تخمین می‌زنند. ضمناً باروک علاوه بر ادبیات سبکی در معماری، نقاشی و موسیقی اروپا نیز می‌باشد. ادبیات باروک ابتدا در ایتالیا و اسپانیا به وجود آمد و سپس در اتریش و آلمان رونق یافت. باروک سعی می‌کند تا خوشی زندگی را با ناکامیها، توجه به دنیا و باور اینکه تمامی موجودات زمینی رفتنی هستند، دنیا دوستی و ترس از مرگ را درهم آمیزد. ترجمه کتاب مقدس توسط مارتین لوتر در این دوره در آلمان موجب شد که زبان آلمانی بتدریج جای زبان لاتین را بگیرد و نویسندگان آلمانی آثار خود را به این زبان منتشر کنند.
- ۳- انگلبرت کمپفر (Engelbert Kaempfer) به عنوان منشی و پزشک در هیأتی که کارل یازدهم به دربار شاه سلیمان فرستاد، شرکت کرد. اعضای هیأت در هفدهم دسامبر ۱۶۸۳ از طریق روسیه و دریای خزر وارد شهر شیروان که آن موقع جزء قلمرو ایران بود، شدند و در ماه مارس ۱۶۸۴ از طریق رشت، قزوین، ساوه، قم و کاشان وارد اصفهان شدند. نتیجه اقامت ۲۰ ماهه او در ایران توصیف دربار صفوی و جامعه ایران بود.

منابع

Allgemeine Deutsche Biographie. Vierund zwanzigster Band. Hrsg. durch die historische Commission bei der königl. Akademie der Wissenschaften. München 1887

Olearius, Adam. (1927). **Die erste deutsche Expedition nach Persien 1635-1639**, Leipzig.

Olearius, Adam. (1986). **Moskowitzische und Persische Reise. Die holsteinische Gesandtschaft beim Schah 1633-1639.** Hrsg. von Detlef Haberland. Stuttgart-Wien.

Osterhammel, Jürgen.(1989). **Reisen an die Grenzen der alten Welt. Asien im Reisebericht des 17. und 18. Jahrhunderts.** In: Der Reisebericht. Die Entwicklung einer Gattung in der deutschen Sprache. Hrsg. von Peter J. Brenner. Frankfurt.

Strack, Thomas. (1994). **Exothische Erfahrungen und Intersubjektivität.** Reiseberichte im 17. und 18. Jahrhundert. Paderborn.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی